

فصلنامه علمی تخصصی معارف علوم انسانی و علوم اسلامی سال هشتم - تابستان 1405 - شماره 26 - ص 49-65

ضرورت احترام به حیثیت شخصی و خانوادگی اشخاص از دیدگاه شیعه و اهل سنت

معصومه مردمی¹

چکیده

حمایت از حیثیت و آبروی افراد یکی از رسالت های مهم در جامعه اسلامی است. حیثیت انسان از جمله مفاهیمی است که در آموزه های دینی از جایگاه ویژه ای در بعد فقهی و اخلاقی برخوردار است، به طوری که حیثیت و آبروی مومن برابر با خون وی تلقی شده است و متعرضان به حیثیت اشخاص از طرق مختلف مثل تجسس، شایعه پراکنی... به شدت مورد مواخذه قرار می گیرند تا از این طریق ضرر و زیان معنوی و روحی که به افراد وارد شده جبران گردد. فقه امامیه در حمایت از حیثیت شخصی و اجتماعی افراد، دلائل عقلی و نقلی زیادی را بیان کرده است؛ طبق داوری عقل، اصل این است که هیچ کس بر کس دیگر ولایت و سلطه نداشته باشد، به طوری که زیر نظر گرفتن پنهانی دیگران، جستجوگری درباره آنان و پخش کردن اسرار شان نوعی تصرف در باره دیگران به شمار می آید و عقل جایز نبودن آن را اقتضا می کند. اهل سنت هم در بحث حمایتی از حیثیت اشخاص دلائل نقلی و مصالح مرسله و قیاس را مورد بررسی قرار داده اند. در این مقاله سعی ما بر آن است که با توجه به دلائل عقلی و نقلی و... به اثبات ضرورت احترام به حیثیت شخصی و خانوادگی در فقه شیعه و اهل سنت به صورت تطبیقی و جامع و مبسوط بپردازیم.

واژگان کلیدی: حیثیت، حیثیت شخصی و خانوادگی، شیعه، اهل سنت

1. طلبه سطح سه (کارشناسی ارشد)، رشته فقه و اصول، حوزه آموزش عالی الزهرا (س)، تبریز، آذربایجان شرقی.

مقدمه

در دیدگاه اسلام، جهان آفرینش عموماً و انسان به ویژه، مورد احترام است. احترام ویژه انسان در نظام آفرینش از جهت آن است که انسان دارای روح الهی است، از این رو در نظام اسلامی هر گونه تعدی، توهین و جسارت از انسانها به همدیگر تحریم گردیده است، و لازم است توهین کننده تعزیر و مجازات شود چون حیثیت و شخصیت افراد در سلطه و مالکیت خداوند است و حق الله می باشد؛ باید به حیثیت و شخصیت افراد احترام گذاشت.

افراد در جوامع زندگی مستمری داشته و دوست دارند آبرومندانه و شرافتمندانه زندگی کنند. حیثیت پدیده ای است که با خصوصیات فردی، اجتماعی و آداب و رسوم و... انسانها در ارتباط بوده و از دیدگاه های مختلف قابل بررسی است.

هتک حرمت اشخاص، در نتیجه گفتارهای شفاهی یا کتبی، با هدف تنزل ارزش واقعی یک فرد در میان جامعه، موجب لطمه به حیثیت و آبروی آن فرد، یا موجب لطمه بر حسن شهرت اشخاص در افکار عمومی می باشد. شه دار کردن حیثیت احترام یا اعتمادی که دیگران برای فرد قلیل اند؛ می شود.

حرمت آبرو و حیثیت معنوی اشخاص یکی از قواعد اخلاقی، مذهبی و حقوقی در تمام کشورهای جهان است؛ جبران ضرر و زیان های مادی و معنوی حاصل از هتک حیثیت افرادی که قربانی تهمت ها و شایعه های دروغین متعرضان گردیدند از مسائلی است که تحت عنوان اعاده حیثیت مورد بررسی قرار می گیرد.

از آنجا که در همه مذاهب اسلامی عرض و آبرو یک مساله مهم و حیاتی است سعی شده بامبنا قرار دادن فقه امامیه پیرامون این مساله، به صورت تطبیقی جهات افتراق و اشتراک مذهب امامیه بامذاهب اربعه اهل سنت بررسی گردد.

مساله وجوب نگهداری حیثیت و آبرو و اسرار مسلمانان از جمله مسایل حیاتی است که باید همگان توجه عمیق تری نسبت به آن مبذول دارند، چرا که وجوب آن به ادله بدیهی وجدانی، عقلی و شرعی مستند می باشد. هم اکنون ادله قرآنی و روایی و ادله وجوب عقلی آن را مطابق نظرات فقه شیعه و اهل تسنن به ترتیب ارائه خواهیم داد.

1. بررسی مستندات قرآنی فریقین در احترام به حیثیت شخصی و خانوادگی

از برخی آیات قرآن، مشروعیت و جواز حمایت از آبرو و حیثیت شخصی و اجتماعی و خانوادگی افراد که به ناحق مورد هتک قرار گرفته، قابل استفاده است.

1-1. اثبات برائت و دفاع از عرض

یکی از آیاتی که اصل برائت و حمایت از اعراض را در مضامین خود به همراه دارد آیه 50 سوره یوسف است:

«و پادشاه گفت او را نزد من آورید، پس چون فرستاده شاه نزد وی «یوسف» آمد گفت: نزد آقای خود برگرد و از او بپرس که ماجرای آن زانی که دستاوردن را بریدند چه بود؟ همانا پروردگار من به حيله آنان آگاه است»¹.
وجه استدلال:

1: وقتی فرستاده شاه به سوی یوسف آمد، فوراً از خبر آزادی استقبال نکرد، بلکه درخواست کرد که پرونده سابق دوباره بررسی شود، زیرا او نمی‌خواست مضمول عفو شاهانه شود، بلکه می‌خواست بی‌گناهی و پاک‌دامنی‌اش ثابت شود و در واقع، یوسف به دنبال اثبات بی‌گناهی خود بود تا از خود اعاده حیثیت کند.²

2: آزادی به هر قیمتی ارزش ندارد. اثبات بی‌گناهی و اعاده حیثیت مهمتر از آزادی است. (ارجع الی ربک فسأله).

3: زندانی‌ای که علی‌رغم آزادی، پیه‌شنهاد بر سر پرونده را می‌دهد پاک است. همانطور که یوسف علیه‌السلام در خواست رسیدگی مجدد به پرونده خود را نمود و خواستار اعاده حیثیت شخصی خود بود.

4: در مواقع حساس مثل موقعیت یوسف علیه‌السلام در برابر پادشاه، نباستگی به جهت حفظ آبروی برخی حقایق را پنهان کرد.³ (ما بال النسوة)

5: دفاع از آبرو و حیثیت واجب است.⁴

در این آیه شریفه یوسف علیه‌السلام به شرف و حیثیت خود بیش از آزادی اهمیت می‌داد و این راه آزادگان است؛ جالب اینکه یوسف در این جمله از کلام خود آن قدر بزرگواری نشان داد که حتی حاضر نشد نامی از همسر عزیز مصر ببرد که عامل اصلی اتهام زندان او بود. تنها به صورت کلی به گروهی از زنان مصر که در این ماجرا دخالت داشتند اشاره کرد.⁵
همچنین از جمله آیاتی که در آن از عرض و آبروی اشخاص حمایت شده؛ آیه 51 سوره یوسف است:

«(پادشاه آن زنان را طلبید و گفت: «به هنگامی که یوسف را به سوی خویش دعوت کردید، جریان کار شما چه بود؟» گفتند: «منزه است خدا، ما هیچ عیبی در او نیافتیم» (در این هنگام) هم سر

¹ وَ قَالَ الْمَلِكُ اُتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ اَلرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ اِلَى رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَالَ لَذَّ سُوَّةِ اللّٰتِي قَطَعْنَ اَيْدِيَهُنَّ اِنَّ رَبِّي يَكْفِيهِنَّ عَلِيمٌ «سوره یوسف (12) آیه 50.

² ابن جعفر محمد بن حسن بن علی، طوسی، تبیان، ج 6، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، 1409 ق، صص 156، 155.

³ محسن قرائتی، تفسیر نور، ج 6، چاپ یازدهم، تهران، مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن، 1383 ش، ص 95.

⁴ اکبر هاشمی و محققان مرکز فرهنگ و معارف قرآن، فرهنگ قرآن، چاپ اول، قم، بوستان کتاب، 1383، ص 69.

⁵ ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 9، چاپ اول، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1374 ش، ص 430.

عزیز گفت: «الان حق آشکار گشت. من بودم که او را به سوی خود دعوت کردم؛ او از راستگویان است.»^۱

وجه استدلال:

هدف یوسف (علیه السلام) از این پیشنهاد، دفاع از عرض و حیثیت و اثبات برائت خود و مکر زنان مصر بود و این که وی به عزیز مصر خیانت نکرده است.^۲ از این آیه چنین برداشتی می شود که لازم است تا متهم را دعوت کنید که از خود دفاع کند (قال ما خطبکن) حتی زلیخا نیز حضور داشت (قالت امرأه العزیز) زنان مصر نه تنها بر خطاکار نبودن یوسف اعتراف کردند (اعتراف زایل کنندگان حیثیت بر زوال حیثیت نوعی اعاده حیثیت است) بلکه هر نوع بدی و انحرافی را از او نفی کردند (من سوء یعنی هیچ عیب و گناهی بر او نیست).^۳

حفظ شرف برتر از آزادی ظاهری است، دیدیم یوسف نه تنها به خاطر حفظ پاکدامنیش به زندان رفت بلکه پس از اعلام آزادی نیز حاضر به ترک زندان نشد تا اینکه فرستاده ملک بازگردد و تحقیقات کافی از زنان مصر درباره او بشود و بی گناهی اش اثبات گردد تا سرافراز از زندان آزاد شود، نه اینکه به صورت یک مجرم آلوده و فاقد حیثیت مضمحل عفو شاه گردد که خود ننگ بزرگی است این درسی است برای همه انسانها در گذشته و امروز و آینده.^۴

مفسرین شافعی معتقدند که در این ماجرا یوسف با درخواست فرستاده فوراً از زندان خارج نشد، چون اگر قبل از آشکار شدن برائتش از آن تهمت از زندان آزاد می شد چه بسا حسودان به طعنه زدن به او در این کار متوسل می شدند.^۵

هدف یوسف علیه السلام از اینکه درخواست کرد پادشاه ماجرای زنانی را که دستاوردشان را بریدند، بدانند این بود که برائت و پاکی خود را از آن اتهام اثبات کند و اینکه پروردگارش بر روشن کردن برائت او از اتهام تواناست.^۶

^۱ قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَأَوْتَنِي يَا يَوْسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَأَوْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ. سوره یوسف (12) آیه 50.

^۲ عبد الله، جوادی، تفسیر موضوعی قرآن کریم سیره پیامبران علیهم السلام در قرآن، ج 7، چاپ دوم، قم، مرکز نشر اسراء، 1379، ص 25.

^۳ فضل بن الحسن، طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ج 5، بیروت، دارالمعرفه، 1406، ص 396 تا 399.

^۴ ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 9، چاپ اول، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1374، ص 436.

^۵ محمد بن عمر نووی الجاوی البنتنی اقلیما، التناوی بلدنا (شافعی)، مراجع لیبید للکشف معنی القرآن المجید، محمد امین الصناوی، ج 1، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1417، ص 536.

^۶ ابو الحسن علی بن احمد بن محمد بن علی الواحدی النیسابوری الشافعی، الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، صفوان عدنان داوودی، ج 1، چاپ اول، دمشق، بیروت، دارالعلم - دار الشامیه، 1415، ص 549.

در این ماجرا شاه به خوبی می دانست که چه کسی قصد مرآوده با یوسف را داشت؛ اما با مخاطب قرار دادن زنان می خواست که آن ها خود به براءت یوسف از اتهام اقرار کنند. زن عزیز مصر هم به خاطر ترس از شهادت زنان علیه او، اقرار به براءت یوسف علیه السلام کرد.¹ این انباری گفته است؛ در این ماجرا همه زنان قصد مرآوده داشتند، چون شاه به این مرآوده بعضی از زنان را هم متصل کرده است، تا حقیقت مرآوده را بدانند، و احتمال دارد گفته شود زنان همه شان قصد مرآوده داشتند، یا این احتمال است که زن عزیز مصر از طرف خودش مرآوده می خواست، و سایر زنان هم یوسف را به اطاعت از زلیخا و تسلیم شدن به آنچه زلیخا از او می خواست دعوت می کردند.²

جابر بن هوسه جزائری هم در اثبات براءت یوسف از این اتهام این چنین تفهیر می کند که: یوسف در بیرون آمدن از زندان ابراء کرد و دعوت شاه را اجابت نکرد و درخواست کرد که شاه از ماجرای زنان سوال کند تا جریان براءت او بر همه زنان، مخصوصاً زن عزیز مصر (طوری که خودش اعتراف قطعی به براءت یوسف کرد) تمام شود.

دلیل دیگر اینکه، یوسف می خواست عزیز مصر بداند که در غیاب او به اهلش خیانت نکرده و عرض و ناموسش مصون مانده و شرافتش را پست نگردانیده است؛ خدای متعال کسی است که به سبب او ساحت یوسف از گناه مبرا شده و آبرویش سالم مانده است.³ مفسرین مذهب حنفی هم در تفسیر آیه 51 سوره یوسف قائل به این است که:

1. اولاً ابای یوسف برای خروج از زندان به خاطر آشکار شدن براءتش از تهمت فسق است.⁴
2. ثانیاً اینکه نظر شاه از اتهام یوسف به عمل فاحشه برگردد و به یوسف به چشم مشکوک نگاه نکند.⁵

3. درخواست یوسف از شاه برای برررسی ماجرای زنانی که دستا نشان را بریدند مبتنی بر این دلیل است که؛ شایسته است که شخص در نفی تهمت از خودش تلاش کند خصوصاً آن کس از

1. همان.

2. ابو الحسن علی بن احمد بن محمد بن علی الواحدی النیسابوری الشافعی، تفسیر البسیط، ج 12، چاپ اول، عمادة البیث العلمی، جامعه الامام محمد بن سعود الاسلامیه، ص 146.

3. جابر بن هوسی بن عبد القادر بن جابر ابوبکر الجزائری، ایسر التفاسیر (مالکی) ج 2، بی تا، بی تا، ص 215.

4. محمد ثناء الله الهندی الفانی فتی النقیه شندی الحنفی العثمانی المظهری، التفسیر المظهری، غلام نبی التونسی، ج 5، مکتبه الرشیده، الباکستان، 1412 ه، ص 169.

5. اسماعیل حقی بن مصطفی الاستانبولی الحنفی الخلوتی، روح البیان، ج 4، بیروت، دار الفکر، 1127، ص 272.

کسانی با شد که از او پیروی می شود، یوسف در این ماجرا به خاطر ادب و احترام به اسم زن عزیز مصر تصریح نکرده است.¹

4. باری جستن یوسف علیه السلام از خدای متعال به خاطر آشکار شدن براءتش برای پادشاه بود، چون خدا به حيله و نیرنگ زنان آگاه است.

جوانمرد این سخن چون گفت با شاه زنان مصر را کردند آگاه

که پیش شاه یکسر جمع گشتند همه پروانه آن شمع گشتند²

5. در این ماجرا زنان مصر به پاکی یوسف از این اتهام اعتراف کردند.

ز یوسف ما به جزء پاکی ندیدیم بجزء عز و شرفناکی ندیدیم

نباشد در صدف گوهر چنان پاک که بود از تهمت آن جان جهان پاک

6. سرانجام این ماجرا، اقرار و اعتراف قطعی زلیخا به پاکی یوسف بود.

بجرم خویش کرد اقرار مطلق برآمد زو صدای ححص الحق

بگفتا نیست یوسف را گناهی منم در عشق او گم کرده راهی

نخست او را به وصل خویش خواندم چو کام من نداد از پیش راندم.³

أبو حفص حنبلی هم در بیان این دو آیه چند وجه را مطرح کرده است:

1. یوسف اگر فوراً از زندان خارج می شد چه بسا در قلب پادشاه اثر آنچه که به او تهمت زده بودند باقی می ماند، زمانی که یوسف از شاه مصر درخواست کرد که از حال آن واقعه تفحص کند، این تفحص بر براءت یوسف از تهمت دلالت می کند، پس خارج شدن یوسف از زندان بعید است، هیچ کسی هم نباید حق طعنه زدن به یوسف را از طریق آن ردیله داشته باشد.

2. انسانی که به مدت دوازده سال در زندان ماند، وقتی شاه او را به خارج شدن از زندان دستور داد و او ابا کرد، در نهایت برای پادشاه عذر یوسف مشخص شد و علم و امانتش را شناخت.⁴

بنابر این از نظر مفسرین هر دو فرقه شیعه و اهل سنت می توان چنین برداشت کرد که حیثیت و شرف انسانی از آزادی او با اهمیت تر است و برای اثبات براءت و بی گناهی باید تلاش کرد حتی اگر این تبرئه شدن با منتهی شدن به حقیقت و ضرر دیگری خاتمه یابد.

1. محمد ثناء الله الهندی الفانی فتی النقة شیعندی الحنفی العثمانی المظهری، التف سیر المظهری، غلام نبی التونسی، ج 5، مکتبه الرشیده، الباکستان، 1412 ه، ص 169.

2. اسماعیل حقی بن مصطفی الاستانبولی الحنفی الخلوتی، روح البیان، ج 4، بیروت، دار الفکر، 1127، ص 270.

3. همان، ص 272.

4. أبو حفص سراج الدین عمر بن علی بن عادل الحنبلی الدم شقی النعمانی، اللباب فی علوم القرآن، ال شیخ عادل احمد عبد الموجد و ال شیخ علی محمد معوض، ج 11، چاپ اول، بیروت - لبنان، دار المکتب العلمیه، 1419، ص 125، 133.

2-1. ضرورت حفظ حیثیت اشخاص

در این مساله به آیه 11 سوره نور استناد شده و حفظ حیثیت شخصی به عنوان عنصر ضروری در جامعه تلقی می شود.

«مسلمانان کسانی که آن تهمت عظیم را عنوان کردند گروهی (متشکل و توطئه گر) از شما بودند؛ اما گمان نکنید این ماجرا برای شما بد است، بلکه خیر شما در آن است؛ آن ها هر کدام سهم خود را از این گناهی که مرتکب شدند دارند؛ و از آنان کسی که بخش مهم آن را بر عهده داشت عذاب عظیمی برای اوست»¹.

اصل طرح این مساله در قرآن می تواند دلیلی برای مشروعیت نهاد اعاده حیثیت شخصی افراد باشد. با اینکه علی القاعده می بایست موضوع اِفک، در خفا باقی می ماند، اما خدای متعال نه تنها آن را مطرح می کند، که وعده می دهد این مساله باعث خیر خواهد شد.

نکته مهم دیگر در ادامه آیه است که خداوند به صورت گزاره استفهام انکاری می فرماید: پس چرا چهار گواه بر این ادعا اقامه نکردند؟ در حقیقت این یک نوع اِرْلَه ساز و کار برای چنین موقعیت هایی است. یعنی چنان چه گروهی، آبروی شخصی را ریختند و به او تهمتی زدند، در برابر دو کار قرار دارند: یا باید با اقامه گواه، درستی سخن خویش را به اثبات برسانند و یا رسوا شوند و به سزای کردار زشت خود برسند. نتیجه قهری شق دوم، اثبات بی گناهی بزه دیده و اعاده حیثیت از دست رفته او خواهد بود.²

ابن عباس در تفسیر سیر این آیه چنین نقل می کند که: «از جمله کسانی که بخش اعظم اِفک و تهمت به عایشه را بر عهده داشت عبدالله بن ابی سلول رئیس منافقین بود».

قول خدای متعال که می فرماید «**لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ**» خطاب برای کسانی که به اِفک نزدیکترند می باشد، که در این آیه خطاب به عایشه است. پس خدای متعال می فرماید که گمان نکنید که غم اِفک برای شما شر است بلکه آن برای شما خیر است، به خاطر اینکه خدای عز و جل ساحت عایشه را به سبب براعتش از گناه تبرئه کرده و به سبب صبرش او را نفع داده است. و از این منظر به سبب تهمت وافکی که به او دادند او را مورد آزار و اذیت قرار نمی دهد و صاحبان اِفک را به خاطر گناهی که کردند مستحق عذاب قرار داده است این آیه هم موجه ترین دلیل برای حفظ و حمایت از حیثیت شخصی و خانوادگی است.³

¹ «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَمْ يَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ» سوره نور (24) آیه 11.

² ابن جعفر (محمد بن حسن عاملی)، طوسی، المبسوط، ج 7، تهران، مکتبه المرتضویه، 1351، صص 415، 414.

³ محمد بن حسن طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج 7، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ص 415.

شناخته و رسوا شدن عناصر فاسد، برای اجتماع صالح و اسلامی خیر است. (لا تحسبوه شرا لکم بل هو خیر لکم). مقتضای اینکه خطاب آیه متوجه عموم مومنین است، و مراد از آن نفی شریعت و اثبات خیریت این پیشامد است، این است که یکی از سعادت های مجتمع صالح این است که اهل ضلالت و فساد در آن مجتمع شناخته شود، تا جامعه نسبت به وضع آن ها بصیرت پیدا کند، و برای اصلاح این اعضاء فاسد دست به اقدام زند. دلیل بر این معنا، جمله لکل امری منهم ما اکتسب من الاثم است، چون اثم عبارت است از آثار سویی که بعد از گناه برای آدمی باقی می ماند، پس ظاهر جمله این است که آن هایی که این تهمت را زده بودند به آثار سوء عمل شان شناخته می شوند و از دیگران متمایز می گردند و در نتیجه به جای اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را رسوا کنند و حیثیت شخصی و خانوادگی ایشان را بر باد دهند خود مفتضح می شوند.¹

ابو الحسن واحدی در کتاب الوجیز در تفسیر این آیه چنین نقل می کند که:
از جمله کسانی که به دروغ بر عائشه و صفوان تهمت زدند، حسان بن ثابت و عبدالله بن ابی سلول² (سرکرده منافقین) و زید بن رفاهه، مسطح بن ائاثه و عباد بن مطلب و حمنه دختر جحش بود.³

زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و سلم قصد سفر برای جنگ داشتند میان زنان شان قرعه می انداختند و نام هر کس از قرعه در می آمد با پیامبر عازم سفر می شد، رسول خدا قرعه انداخت و قرعه به نام عائشه افتاد. زمانی که کاروان به سمت شهر بر می گشت رسول خدا شب را در جایی اتراق کردند و عائشه هم برای قضاء حاجت رفت موقع برگشت گردنبندش را گم کرد، گشت تا گردنبند را یافت اما دید که کاروان رفته است، هودج یکی از افرادی که کاروان را هدایت می کرد عائشه را بر شتر سوار کرد و افراد گمان کردند که هودج با عائشه بوده است.⁴
در این آیه نیز خدای متعال با مخاطب قرار دادن پیامبر صلی الله علیه و سلم و ابی بکر، عائشه و صفوان متذکر می شود که:

¹ محمد باقر موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، ج 15، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، 1374، ص 130.

² ابو الحسن علی بن احمد بن محمد بن علی الواحدی، الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، صفوان عدنان داوودی، ج 1، چاپ اول، دمشق - بیروت، دار القلم، دار الشامیه، 758، 1415.

³ محمد بن عمر نووی الجاوی البنتی اقلیما التناوی (شافعی)، مراح لبید لکشف معنی القرآن المجید، محمد امین صناوی، ج 2، چاپ اول، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1417، ص 102.

⁴ ابو مظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار ابن احمد المرزوی السمعانی التمیمی الشافعی، تفسیر القرآن، یاسر بن ابراهیم و دیگران، ج 3، چاپ اول، الرياض السعودیه، دار الوطن، 1418، ص 507.

1. اولاً این تهمت برای آنان خیر است و ثواب بزرگی برای آنان وعده داده شده است.
2. ثانیاً براءت و بزرگواری ای شان با نزول آیاتی از طرف خدای متعال آشکار شده و در جایگاه رفیعی قرار می گیرند. قصه افک در حق پیامبر و عائشه و در حق همه اصحاب پیامبر، امتحانی برای ایشان است.¹
3. در این ماجرا نیز آن کسی که آن گناه و تهمت را به بار آورده عبد الله بن ابی سلول بود، که گناه آن را نیز به دوش می کشد و جزای آن را نیز تحمل می کند.²
شر چیزی است که ضرر و زیانش بر نفع و سودش غالب باشد، خیر هم چیزی است که سود و نفعش بر ضررش غالب باشد.

جابر بن هوسی جزائری در کتاب *ایسر التفاسیر* در بیان این آیه چنین نقل می کند که:
ابن ابی سلول کسی است که فتنه را شیوع داد و باعث آزدگی و پریشانی روح رسول خدا و اصحابش شد و در این هنگام خدای متعال این آیات را در برلئت از ام المومنین عائشه و صفوان (رضی الله عنه) نازل کرد.³
اصلاً افک، بر گرداندن چیزی از حقیقتش است و شخص متهم به افک هم از سیره و چهره واقعی اش بر گردانده می شود. مراد از افک در اینجا، دروغ بزرگ نسبت به عائشه است و عائشه ای که به خاطر امانت و عفت و شرافت مستحق ثناء است پس کسی که بدی را به عائشه نسبت داد چهره واقعی عائشه را از حقیقتش بر گرداند.⁴ این در حالی است که ساحت عائشه بری است و متهم به آن دروغ نیست، عائشه را قذف کردند بدون اینکه با چشم خود آن کناه را از او ببینند، موقعی که عائشه از کاروان عقب ماند از روی گمان و ظن او را قذف کردند، اگر کسی در چنین مواردی از روی ظن و گمان خبر او را تکذیب کنیم.⁵ داستان افک را اهل سنت به عائشه ام المومنین نسبت دادند، ولی شیعه آن را در باره ماریه قبطیه مادر ابراهیم معتقد است.

1. محمد بن عمر نووی الجاوی البنتنی اقلیما التناوی الشافعی، *مراح لبید لک شف معنی القرآن المجید*، محمد امین صناوی، ج 2، چاپ اول، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1417، ص 102.
2. ابو الحسن علی بن محمد بن علی الواحدی النیسابوری الشافعی، *الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز*، صفوان عدنان داوودی، ج 1، چاپ اول، دمشق بیروت، 1415، ص 758.
3. جابر بن هوسی بن عبد القادر بن جابر ابوبکر الجزائری، *ایسر التفاسیر*، ج 3، بی تا، بی تا، ص 49.
4. اسماعیل حقی بن مصطفی الاستانبولی الحنفی الخلوتی، *روح البیان*، ج 6، بیروت، دار الفکر، بی تا، ص 127.
5. احمد بن علی ابوبکر الرازی الجصاص الحنفی، *احکام القرآن للجصاص*، محمد صادق القمحاوی، ج 5، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1405، ص 117.

کسانی که این دروغ را ترا شیدند جماعت معدودی از شما هستند که با هم تباری و ارتباط دارند، این تعبیر خود اشاره است به اینکه در این تهمت توطئه ای در کار بوده، مبنی بر اینکه این دروغ را بتراشند و آن را اشاعه بدهند، تا قداست و نزاهت رسول خدا (ص) را لکه دار ساخته، و او را در میان مردم رسوا سازند و از این طریق حیثیت شخصی و خانوادگی او را از بین ببرند.¹ از نظر مفسرین و فقهای هر دو مذهب، ماجرای افک دلیل موجهی برای اعاده حیثیت شخص محسوب می شود و اینکه براءت از گناه و فسق افراد بی گناه، همیشه و در همه جا مشهود است.

2. مستندات روایی فریقین در حمایت از حیثیت شخصی و خانوادگی اشخاص در باب وجوب احترام مومن و مصونیت جایگاه او، روایات در حد تواترند اما در بیان استفاده نهاد «اعاده حیثیت» از این گونه روایات باید گفت به طور قطع ملاک و مناسبات در این روایات، بلندی و اهمیت شأن و جایگاه مومن است و از این رهگذر، غیبت، تجسس، تهمت، اشاعه فحشاء... و تحریم شده است. در صورت خدشه دار شدن این مقام والای انسانی عقل به حمایت و جبران و بازگرداندن آن، حکم می کند.

امام صادق (علیه السلام) فرمود:²

«هر کس آنچه را که دو دیده اش از برادر مومنش دیده و دو گوشش شنیده است، بگوید، از جمله کسانی می گردد که خداوند در مورد آن ها فرموده: «کسانی که دوست دارند زشتی و هرزگی را درباره کسانی که ایمان آورده اند، گسترش بدهند، برای آن ها عذابی دردناک در دنیا و آخرت است.»³

امام باقر علیه السلام می فرماید:⁴

«کسی که آبروی مردم را نبرد، خداوند او را از عذاب روز قیامت حفظ می نماید و کسی که خشم خود را از مردم باز دارد، خداوند در روز قیامت گناهان او را می بخشد.»⁵

¹ محمد باقر موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، ج 15، همان، ص 130.

² محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، آمالی، محمد علی سلطانی، ج 1، چاپ دوم، ارمغان طوبی، قم، 1390، ص 586 و 587.

³ نور/ 19.

⁴ محمد بن علی، شیخ صدوق، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ابراهیم محدث، چاپ سیزدهم، قم، نشر اخلاق، 1390، ص 287.

⁵ قال أبو جعفر (ع): من كف عن أعراض الناس أقال الله نفسه يوم القيامة، ومن كف عن ضبة عن الناس كف الله عنه عذاب يوم القيامة. تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، ج 12، ص 298، همان.

امام صادق علیه السلام می فرماید^۱:

«هرکس در مورد برادر مومنش چیزی را روایت کند و قد صدش عیب گرفتن بر او یا از بین بردن مروت و جوانمردیش باشد خداوند عز و جل در روز قیامت او را در پست ترین جایگاه قرار می دهد تا از آنچه در مورد مومن گفته خارج شود»^۲.

سکونی از حضرت باقر علیه السلام و آن هم از اجدادش از رسول گرامی اسلام نقل می کنند که می فرماید: «غیرت یعنی حفظ ناموس و حفظ حیثیت و آبرو از ایمان و بد زبانی و هرزه گرائی از نفاق است»^۳.

مرویسست از عبدالله بن حسن بن علی علیه السلام از پدرش از جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود:

«حق معلم بر شاگرد این است در مجلس با دیگری مشورت نکند و پی جویی اصرار او را ننماید، و در نزد او نگوید که فلانی برخلاف قول تو می گوید، و اصرار و عیوب او را فاش نکند، و کسی را پیش او غیبت نکند، و مقام و حیثیت او را چه در حضورش و چه در غیابش حفظ نماید»^۴.

امیر المومنین علیه السلام می فرماید: «باید در دلت احتیاج به مردم و بی نیازی از ایشان پیدا گردد، و احتیاج به آن ها در نرم زبانی و خوش روئی باشد شد و بی نیازی از آن ها در حفظ آبرو و نگهداری عزت باشد»^۵.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«حاجت خواهان ستن از مردم موجب سلب عزت و رفتن حیاء گردد، و نومییدی از آنچه دست مردم هست، موجب عزت مومن در دینش است، و طمع فقری حاضر و آماده است»^۶.

مفضل بن عمر گوید^۷:

^۱ میرزا حسن محدث نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 9، چاپ اول، بیروت لبنان، موسسه آل البيت عليهم السلام، 1408، ص 133.

^۲ ابی عبدالله قال: من روی علی مومن روایة یرید بها عیبه و هدم مروته اقامه الله عز و جل مقام الذل یوم القیامة حتی تخرج مما قال.

^۳ محمد باقر بن محمد تقی مجل سی، بحار الأنوار، ترجمه ابوالحسن موسوی همدانی، ج 2، چاپ اول، تهران، کتابخانه مسجد ولی عصر، 1364، ص 337.

^۴ حسن بن محمد دیلمی، إرشاد القلوب، هدایت الله مسترحمی، ج 2، چاپ سوم، تهران، نشر مصطفوی، 1349، ص 203.

^۵ جعفر بن محمد علیهم السلام، مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (ترجمه اصول کافی)، حسن مصطفوی، ج 1، چاپ اول، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، 1360، ص 220.

^۶ محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، جواد مصطفوی، ج 3، چاپ اول، تهران، کتابخانه علمی اسلامیه، 1369، ص 219.

^۷ محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی، اصول کافی، ترجمه هاشم رسولی، ج 4، همان، ص 62.

الأعرج از ابی هریره از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که ایشان می فرمایند: « شما را از ظن بر حذر می دارم، چون ظن دروغ ترین سخن است».

ابو عیسی از سفیان نقل می کند که در مورد ظن گفته است: ظن بر دو قسم است: 1. ظن گناه 2. ظنی که گناه نیست، اما ظنی که گناه است آن است که شخص ظن و گمان داشته باشد و در مورد آن سخن بگوید، اما ظنی که گناه نیست ظنی است که در مورد آن سخن گفته نشود. 1. حذیفه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که بارها می گفت: 2. « سخن چین به بهشت وارد نمی شود» 3. از جمله مواردی که بر اخلاق مومنین و آداب صالحین دلالت دارد این است که سخن سخن چین را در مورد برادرش قبول نکند، به خاطر قول خلیل بن أحمد که گفت: (کسی که به نفع تو سخن چینی کند، علیه تو سخن چینی کرده است، و هر کسی که تو را از خبر دیگران آگاه کند غیر تو را از اخبار تو آگاه کرده است» 4.

حقیقت نیمه و سخن چینی، فاش کردن راز و هتک ستر از آنچه که انسان از کشف آن بدش می آید است؛ و برای مردم شاید سسته است که در مورد هر چیزی از احوال مردم که می بینند سکوت کنند مگر آن چیزی که در حکایت کردن آن، برای مسلمین فائده داشته باشد یا معصیتی را از آن ها دفع کند. 5.

ابی هریره از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که ایشان می فرمایند:

«بدخواه یکدیگر را نباشید، از یکدیگر تعریف و تمجید نکنید، کینه یکدیگر را به دل نگیرید، به هم پشت نکنید، خریدار چیزی که برادرت می خرد نشوید، با بندگان خدا برادر و زندگی کنید. مسلمان برادر مسلمان است، به او ظلم نمی کند، او را خوار و ذلیل نمی کند، و تحقیرش هم نمی کند. از بین همه شرها و بدی ها، همین کافی است که از سان برادر مسلمانش را تحقیر کند. همه (وجود) مسلمان بر مسلمان دیگر حرام است؛ خونش، مالش و عرض و آبرویش» 6.

1. محمد بن عیسی، الترمذی السلمی، الجامع الصحیح سنن الترمذی، ج 4، چاپ اول، حدیث 1988.

2. ابی الح سین م سلم بن الحجاج الق سیری النی سابوری، صحیح مسلم، چاپ اول، بیروت لبنان، 1421هـ - 2000م، ص 72، ج 105/192.

3. «لا یدخل الجنة نام، و فی آخری قتات» النمیمه نقل سخن بعضی از مردم به بعضی دیگر است به جهت ایجاد فساد بین آن دو.

4. عبد الرحمن بن محمد بن سلیمان المدعو شیخی زاده، مجمع الأنهر فی شرح ملتقی الأبحر (فقه حنفی)، ج 1، دار الأحياء التراث العربی، ص 7.

5. احمد بن علی ابو اسلام، کتاب آداب الاسلامیه، ج 1، المنشور علی موقع وزارة الاوقاف السعودیه، ص 160.

6. ابی الح سین م سلم بن الحجاج الق سیری النی سابوری، صحیح مسلم، چاپ اول، بیروت لبنان، 1421هـ - 2000م، ص 1270.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که می فرماید: «در حقیقت؛ از بدترین و حرام ترین انواع ربا، دست درازی کردن و به ناحق دهان گشودن و سخن گفتن از سان در آبرو و حیثیت و ناموس برادر مسلمان خویش است»^۱.

همچنین امام صادق علیه السلام می فرماید:

«هر کس از دیگری مالی برداشته و تلف کرده یا آبرویش را برده است، بر تلف کننده واجب است که به خاطر مال و عرض و آبروی از دست رفته طرف مقابل از او حلالیت بخواهد و خودش را از هر حقی که به گردنش افتاده رهایی بخشد»^۲.

با توجه به این رویات می توان چنین برداشت کرد که، مال امور معنوی مثل آبرو و حیثیت را هم در بر می گیرد، چرا که افراد برای حفظ آبرو و حیثیت خویش حاضرند تمام دارایی شان را هزینه کنند.

این احادیث شریفه ما را از غیبت و سخن چینی نهی کرده است و حرمت انسان و مصون ماندن آن از ذکر معايبش یا داخل شدن در کلامی که گاهی حق است و گاهی ناحق، ما را آگاهی داده است.

چه کسی از ما در عرض برادرش یا عرض عموم مردم می تواند داخل شود؟ هیچ کس نمی تواند در عرض برادرش داخل شود، گاهی همه ما به دارا از سخن می گوئیم در توصیف چیزی که برادر ما از حرف زدن در باره آن بدش می آید و ما نمی دانیم، تصور می کنیم که این فعل طبیعی و عادی است گناهی در آن نیست و متأسفانه ما افرادی را می بینیم که برای طلب علم شتاب نکردند و در این حرام واقع شدند بر ما واجب است که از اعراض مردم دفاع و حمایت کنیم. اعراض موضوعی است که زیر نظر و حمایت سد با عزتی (غیرت) است، این سد، به رتبه بالاتر از تقاء نمی یابد و منصب بالاتر را هم قبول نمی کند مگر به سبب ضوابط شرعی ای که از طرف خدای زنده و پایدار ثابت شده است.^۳

¹ ابو داوود سلیمان با الاشعث السجستانی، سنن، سعید الناووط، ریاض، بیت الافکار الدولیه.

² حسین محدث نوری، مستدرک الو سائل و مستنبط المسائل، ج 12، گروه پژوهش موسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، بیروت لبنان، موسسه آل البيت عليهم السلام، 1408، ص 106.

³ احمد بن علی ابو اسلام، کتاب آداب الاسلامیه، ج 1، منشور علی وزارة الاوقاف السعودیه، ص 1.

منابع

* قرآن

1. ابن جعفر محمد بن ح سن بن علی، طو سی، تبیان، ج6، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، 1409ق، صص 155، 156
2. محمد سن قرائتی، تف سیر نور، ج6، چاپ یازدهم، تهران، مرکز فرهنگی در سهایی از قرآن، 1383ش، ص95.
3. اکبر هاشمی و محققان مرکز فرهنگ و معارف قرآن، فرهنگ قرآن، چاپ اول، قم، بوستان کتاب، 1383، ص69.
4. ناصر مکارم شیرازی، تف سیر نمونه، ج9، چاپ اول، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1374ش، ص430.
5. عبد الله، جوادی آملی، تف سیر موضوعی قرآن کریم سیره پیامبران علیهم السلام در قرآن، ج7، چاپ دوم، قم، مرکز نشر اسراء، 1379، ص25.
6. فضل بن ا لح سن، طبر سی، تف سیر مجمع البیان، ج5، بیروت، دارالمعرفه، 1406، ص396 تا 399.
7. ناصر مکارم شیرازی، تف سیر نمونه، ج9، چاپ اول، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1374، ص436.
8. محمد بن عمر نووی الجاوی البنتنی اقلیما، التناوی بلد (شافعی)، مراح لبید للک شف معنی القرآن الممجید، محمد امین الصناوی، ج1، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1417، ص536.
9. ابو الحسن علی بن احمد بن محمد بن علی الواحدی النیسابوری الشافعی، الوجیز فی تف سیر الکتاب العزیز، صفوان عدنان داوودی، ج1، چاپ اول، دم شق بیروت، دار العلم-دار الشامیه، 1415ه، ص549.
10. ابو الح سن علی بن احمد بن محمد بن علی الواحدی النیسابوری الشافعی، تف سیر البسیط، ج12، چاپ اول، عماده البحث العلمی، جامعه الامام محمد بن سعود الاسلامیه، ص146.
11. جابر بن هو سی بن عبد القادر بن جابر ابوبکر الجزائری، أیسر التفاسیر (مالکی) ج2، بی تا، بی نا، ص215.
12. اسماعیل حقی بن مصطفی الاستانبولی الحنفی الخلوئی، روح البیان، ج4، بیروت، دار الفکر، 1127، ص272.
13. محمد ثناء الله الیهندی الفانی فتی النق شبندی الحنفی العثمانی المظهری، التف سیر المظهری، غلام نبی التونسی، ج5، مکتبه الرشیده، الباکستان، 1412ه، ص169.

14. أبو حفص سراج الدین عمر بن علی بن عادل الحنبلی الدم شقی النعمانی، اللباب فی علوم القرآن، الشیخ عادل احمد عبد الموجود و الشیخ علی محمد معوض، ج1، چاپ اول، بیروت - لبنان، دار الکتب العلمیه، 1419، صص 125، 133.
15. ابن جعفر (محمد بن حسن عاملی)، طو سى، للمب سوط، ج7، تهران، مکتبه المرتضویه، 1351، صص 414، 415.
16. محمد بن حسن طو سى، التبیان فی تف سیر القرآن، ج7، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ص415.
17. محمد باقر موسوی همدانی، ترجمه تف سیر المیزان، ج15، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، 1374، ص130.
18. ابو الحسن علی بن احمد بن محمد بن علی الواحدی، الوجیز فی تف سیر الکتب العزیز، صفوان عدنان داوودی، ج1، چاپ اول، دمشق - بیروت، دار القلم، دار الشامیه، 1415، 758.
19. محمد بن عمر نووی الجاوی البنتی اقلیما التناوی (شافعی)، مراح لبید لک شف معنی القرآن المجید، محمد امین صناوی، ج2، چاپ اول، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1417، ص102.
20. ابو مظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار ابن احمد المروزى ال سماعی التیمی الوطن، شافعی، تف سیر القرآن، یا سر بن ابراهیم و دیگران، ج3، چاپ اول، الرياض ال سعودیه، دار الوطن، 1418، ص507.
21. احمد بن علی ابوبکر الرازی الجصاص الحنفی، احکام القرآن للجصاص، محمد صادق القمحاوی، ج5، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1405، ص117.
22. محمد باقر موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، ج15، همان، ص130.
23. محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، آمالی، محمد علی سلطانی، ج1، چاپ دوم، ارمغان طوبی، قم، 1390، صص 586 و 587.
24. میرزا حسن محدث نوری، مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، ج9، چاپ اول، بیروت لبنان، موسسه آل البيت علیهم السلام، 1408، ص133.
25. محمد باقر بن محمد تقی مجل سى، بحار الأنوار، ترجمه ابوالحسن موسوی همدانی، ج2، چاپ اول، تهران، کتابخانه مسجد ولی عصر، 1364، ص337.
26. حسن بن محمد دیلمی، إرشاد القلوب، هدایت الله مسترحمی، ج2، چاپ سوم، تهران، نشر مصطفوی، 1349، ص203.
27. جعفر بن محمد علیهم السلام، صباح ال شریعه ومفتاح الحقیقه (ترجمه اصول کافی)، ج1، صسن م مصطفوی، ج1، چاپ اول، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، 1360، ص220.

فصلنامه علمی تخصصی معارف علوم انسانی و علوم اسلامی / سال هشتم - تابستان 1405 - شماره 26 /
ضرورت احترام به حیثیت شخصی و خانوادگی اشخاص از دیدگاه شیعه و اهل سنت / 65

28. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، جواد مصطفوی، ج 3، چاپ اول، تهران، کتابفروشی علمیه اسلامی، 1369، ص 219.
29. حبیب الله طاهری، حقوق مدنی، ج 2، چاپ سوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، 1391، ص 350.
30. مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، فرهنگ نامه اصول فقه، ج 1، چاپ اول، معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، 1389، ص 541.